

امپریالیسم در تهاجم، کارگران در میدان

مقدمه

قرن کنونی، قرن پراشوب و سرنوشت ساز است. جهان دیگر در چارچوب های قدیمی نمی گنجد و در حال تجربه ی یک پوست اندازی تاریخی است. نظمی که دهه ها بر محور سلطه ی ایالات متحده آمریکا و متحدان غربی اش شکل گرفته بود، امروز به لرزه درآمده است. این تغییر نه صرفاً در سطح روابط بین الملل، بلکه در بنیان های اقتصادی و اجتماعی نظام جهانی ریشه دارد. سرمایه داری جهانی، به ویژه پس از بحران مالی سال ۲۰۰۸، وارد مرحله ای تازه از بحران ساختاری شده است. این بحران، با جنگ ها، ناآرامی ها، رشد جریان های افراطی و سیاست های مخرب امپریالیستی، چهره ی قرن ما را رقم می زند. از مصادیق بارز می توان به جنگ ها و ناآرامی های خاورمیانه و جنگ اوکراین و همچنین بروز دگرباره راست افراطی در اروپا، آمریکا و دیگر نقاط جهان نام برد. این مناقشات تنها بازتاب سیاسی آشوب نظمی است که سرمایه داران آن را اداره می کنند. در پس زمینه تمام این جریانات، اقتصاد جهانی هست که به بحران خورده است. اقتصادی که از بحران مالی سال ۲۰۰۸ به این سو جهان را وارد دور تازه ای از رقابت برای بقا و کشمکش های بی پایان کرده است. بحران بزرگ اقتصادی که محصول انباشت و تمرکز ثروت و سرمایه در مشت عده ای سرمایه دار است که با به خطر افتادن نرخ سودشان به سیاست های ضد اجتماعی و تخریبی روی آورده اند.

بحران جهانی سرمایه داری

نظام سرمایه داری از ابتدای قرن بیست و یکم با تناقضی بنیادین روبه رو بوده است: تمرکز بی سابقه ی ثروت در دستان اقلیتی محدود و محروم شدن اکثریت از ابتدایی ترین حقوق اجتماعی. بحران مالی ۲۰۰۸ نقطه ی عطفی در این روند بود. از آن پس، جهان شاهد رکودهای پی در پی، تشدید رقابت اقتصادی و افزایش نابرابری اجتماعی شد. سرمایه داران بزرگ برای حفظ نرخ سود، سیاست های ریاضتی و ضد اجتماعی را در سراسر جهان به اجرا گذاشتند. نتیجه، گسترش فقر، بی ثباتی و درگیری های سیاسی بود. این بحران صرفاً اقتصادی نبود؛ بلکه به سرعت ابعاد سیاسی و ژئوپلیتیک پیدا کرد. دولت های غربی، برای جبران ضعف اقتصادی، به سیاست های جنگ طلبانه روی آوردند. خاورمیانه، اوکراین و دیگر مناطق جهان به میدان رقابت های خونین بدل شدند.

بحران اقتصادی با تسری در جهان ناگزیر کشورهای دیگر را هم وارد کارزار با امپریالیسم کرده است. مناقشاتی که امروز شاهدش هستیم نه حاصل اختلافات قومی و مذهبی یا دخالت جمهوری اسلامی یا روسیه یا چین در امور کشورهای دیگر به زعم رسانه های غربی، بلکه حاصل تضادی است که امروز خود را در قامت سیاست های جنگ طلبانه امپریالیستی به وحشی ترین شکل نشان می دهد. به خاورمیانه بنگرید. به اوکراین و فلسطین.

تحولات بین المللی و امپریالیسم

روشن است که مسئله فلسطین و خاورمیانه و همچنین حمایت همه جانبه غرب از اوکراین در نبرد با روسیه حاصل برجسته شدن تخاصم امپریالیسم و شرکایش با آنچه که در حال ظهور می باشد است. جهانی که نظمش بر پایه های نهادها و کارزارهای آمریکایی بنا شده بود رفته رفته با ظهور قدرت های اقتصادی و نظامی نوظهور به لرزه درآمده است. این مناسبات با کمرنگ شدن نقش آمریکا و سلطه بی چون و چرایش در حال رنگ باختن است. در چنین شرایطی واضح

است که آمریکا و متحدینش وقتی حضورشان در جهان در حال خدشه‌دار شدن است و سلطه خود را از دست‌رفته می‌بینند، تلاش می‌کنند تا سلطه‌شان را حفظ کنند تا منافع‌شان را از دست ندهند. اگر در روزگاری نه چندان دور این سیاست‌ها با انقلاب‌های رنگی و رژیم‌چنج قابل اجرا بود، امروز با کم‌رنگ شدن سلطه امپریالیسم آمریکا در جهان تهاجمی‌تر شده است. انهدام اجتماعی، فروپاشی و از بین بردن زیرساخت‌های حیاتی زندگی اجتماعی، سیاست راهبردی غرب در مواجهه با این بحران است.

آن‌چه امروز در عرصه‌ی بین‌الملل شاهد هستیم، بازتاب وضعیت نظم امپریالیستی است. ایالات متحده و متحدانش، در تلاش برای حفظ سلطه‌ی جهانی، ناگزیر به جنگ و مداخلات بی‌ثبات‌کننده روی آورده‌اند. خاورمیانه، با جنگ‌های عراق، سوریه، یمن و فلسطین، به آزمایشگاه سیاست‌های امپریالیستی تبدیل شده است. در اروپا نیز جنگ اوکراین نمونه‌ای روشن از تلاش غرب برای جلوگیری از تقویت روسیه و حفظ نفوذ خود در شرق اروپا است. همزمان، بازگشت راست افراطی در اروپا و آمریکا نشان می‌دهد که بحران سرمایه‌داری تنها به بیرون از مرزهای غرب محدود نیست، بلکه دموکراسی‌های لیبرال خودِ غرب نیز در معرض تزلزل قرار دارند. این وضعیت به‌خوبی نشان می‌دهد که نظم جهانی کنونی در مرحله‌ای از افول تاریخی به سر می‌برد.

سیاست‌های تخریبی امپریالیسم

سیاست‌های امپریالیسم در طول تاریخ سرمایه‌داری اشکال گوناگونی به خود گرفته است. تحولات بین‌المللی و افول و عروج اقتصادها و قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی همگی در چگونگی و شکل‌گیری این سیاست‌ها دخیل هستند. تمامی این تغییر و تحولات می‌توانند اشکال این سیاست‌ها را تعدیل و یا تهاجمی‌تر کنند.

در طول دهه‌های گذشته، سیاست‌هایی همچون انقلاب‌های رنگی و تغییر رژیم برای حفظ سلطه‌ی غرب به کار گرفته شد. اما امروز، با کاهش قدرت آمریکا و ظهور قدرت‌های جدید، غرب سیاستی آشکارا تهاجمی‌تر را دنبال می‌کند. دیگر تغییر حکومت‌ها کافی نیست؛ هدف اصلی اکنون انهدام جوامع و تخریب زیرساخت‌های حیاتی کشورهاست تا آن‌ها برای دهه‌ها از قدرت‌گیری بازمانند. نمونه‌های روشن آن را در لیبی، سوریه، عراق و افغانستان دیده‌ایم؛ کشورهایی که پس از مداخله‌ی نظامی مستقیم و غیرمستقیم غرب به ویرانه‌ای بدل شدند. این الگو امروز به شکلی آشکار ایران را نیز تهدید می‌کند.

کاهش نفوذ ایالات متحده به عنوان سرکرده و پلیس جهان همراه با ظهور قدرت‌های جدید، دماسنج کنش‌ها و واکنش‌های طرفین است. اگر که در بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ شاهد سیاست تغییر رژیم و انقلاب‌های رنگی و پی‌ریزی این سیاست‌ها از جانب غرب و امپریالیسم آمریکا در جهان هستیم، دلیلش چین نوظهور است که هنوز توان رقابت اقتصادی و نظامی را با آمریکا ندارد و روسیه نیز تنها کشوری است با بنیه‌ای دفاعی نه چندان قوی (البته دارای سلاح هسته‌ای) که چالشی جدی برای غرب نبودند. با اوج گرفتن و رشد قدرت اقتصادی و نظامی کشورهایی چون چین و روسیه و هند، شکل سیاست‌ورزی سرکرده نظم امپریالیستی یعنی آمریکا نیز تغییر کرده و تهاجمی‌تر شده است. شرایط کنونی به گونه‌ای است که نیروهای مخالف نظم آمریکایی – البته نه از منظر زیربنایی و اقتصادی بلکه تنها از نظر وابستگی و سرسپردگی – باید چنان درهم کوبیده شوند که دیگر توانی برای عرض اندام نداشته باشند و به کشورهایی تبدیل شوند که برای تهیه بند کفش‌شان نیز به غرب وابسته باشند. به همین سبب در سال‌های اخیر مداخلات آمریکا

و متحدانش به انهدام و فروپاشی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشورهای هدف منجر شده است: لیبی، سوریه، عراق، افغانستان و حالا ایران... دیدیم که در جریان جنگ سوریه و حتی پس از سقوط اسد، زیرساخت‌های حیات اجتماعی، اقتصادی و حتی دفاعی آن کشور چگونه مورد تهاجم قرار گرفت و به نابودی کشیده شد. در چنین شرایطی دیگر روشن است که شعار «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران» جزئی از برنامه‌ها و سیاست‌های جنگی امپریالیست‌ها بوده است. همچنین دیدیم که انسان زدایی^۱ از مردم فلسطین هیچ کاربردی نداشت جز کسب مشروعیت برای به خاک و خون کشیدن منطقه. آن‌ها پیش از شروع جنگ با سال‌ها تبلیغات، جنگ را به عاملی تغییر دهنده بدل کردند، چونان فرشته نجات. حال آن‌که فرشته مرگ بود که با بمب‌هایشان بر سر ما فرود آمد.

ایران در متن بحران جهانی

ایران به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک، منابع انرژی و جایگاهش در خاورمیانه، همواره در مرکز توجه امپریالیسم قرار داشته است. اما آن‌چه این موقعیت را شکننده‌تر کرده، سیاست‌های داخلی دولت سرمایه‌داری ایران است. اجرای برنامه‌های نئولیبرالی، خصوصی‌سازی، پولی‌سازی خدمات عمومی و گسترش نابرابری اجتماعی اثر تحریم‌های طولانی‌مدت را تشدید کرده است. فشار اقتصادی و معیشتی بر گرده طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان سال به سال بیشتر شده است. این وخیم معیشتی کارگران و زحمتکشان، بهترین فرصت را برای تبلیغات امپریالیستی فراهم کرده و ایران را در معرض تهدیدی دوگانه قرار داده است: از یک سو فشار خارجی و از سوی دیگر بحران داخلی.

شاید موشک‌ها بتوانند برای مدتی در برابر این تهاجم بازدارندگی ایجاد کنند، این مدت نامعلوم است. اما این بازدارندگی در برابر آن‌چه پیش روی ماست ناچیز است. نیروی مقاومت در برابر این تهاجم وحشیانه باید چیزی بسیار فراتر از موشک و سلاح باشد. بی‌شک سیاست‌های نئولیبرالیستی دولت سرمایه‌داری ایران و متعاقباً از بین رفتن معیشت اقشار فرودست جامعه و از دسترس خارج شدن امکانات رفاهی و عمومی از طریق پولی‌سازی آموزش و بهداشت و... نارضایتی طبقات فرودست را در پی داشته است. پرسش این است که چگونه می‌توان در برابر این تهاجم همه‌جانبه چه از طرف امپریالیسم و چه از طرف سرمایه‌دار داخلی ایستادگی کرد؟

ناکارآمدی اتحاد ملی و ضرورت اتحاد طبقاتی

سرمایه‌داران همواره در شرایط بحرانی بر طبل «اتحاد ملی» کوبیده‌اند، اما تجربه نشان داده است که این اتحاد ملی چیزی جز فشاری مضاعف بر دوش کارگران و محرومان نیست. در شرایط جنگ و تحریم، بیشترین هزینه بر دوش

^۱ در رابطه با نقض حقوق فلسطینیان از خشکاندن زمین‌های کشاورزی تا شهرک‌سازی‌های غیر قانونی و بیرون راندن فلسطینیان از خانه‌هایشان متون بسیار زیادی وجود دارد که می‌توان به آن‌ها رجوع کرد. منظور نگارنده از واژه انسان‌زدایی در اینجا اشاره به چیزی فراتر از چنین نقض حقوق‌هایی که بالا به آن‌ها اشاره شد دارد. در واقع اشاره به آن ایدئولوژی‌ای است که چنین اقدامات وحشیانه‌ای را در اذهان اجراکنندگان توجیه می‌کند. برای نمونه یک پژوهش آکادمیک نشان داده است که روایت‌های موجود در کتاب‌ها و متون درسی اسرائیل غالباً فلسطینیان را به عنوان «دیگری» تهدید یا نقش‌های منفی تصویر می‌کنند. در تحقیقی توسط نرید الهانن استاد دانشگاه عبری گزارش شده است که کتاب‌های درسی مدارس اسرائیلی نمایشی کلیشه‌ای از فلسطینیان ارائه می‌دهند: به عنوان تروریست، پناهنده و یا کشاورز بدوی و غیرمتمدن و نه به عنوان انسان‌های عادی و متمدن.

طبقه‌ی کارگر است: اخراج‌های گسترده، تعطیلی کارگاه‌ها، افزایش هزینه‌های زندگی و استثمار شدیدتر. در مقابل، سرمایه‌داران و کارفرمایان اغلب از جنگ و بحران برای افزایش سود خود استفاده می‌کنند.

بنابراین، پاسخ کارگران نمی‌تواند پیوستن به اتحاد ملی‌ای باشد که منافع‌شان را نمایندگی نمی‌کند. تنها اتحاد واقعی، اتحاد طبقاتی است: اتحاد کارگران حول منافع مشترک و در قالب تشکلهای مستقل خود. این اتحاد است که می‌تواند هم در برابر فشار سرمایه‌داران داخلی مقاومت کند و هم در برابر تجاوزات خارجی سدی واقعی بسازد. کارگران با اتحاد خود می‌توانند مانع از این تهاجم شوند، در برابر تجاوز امپریالیستی مقاومت کنند و در عین حال پایه‌های جامعه نوینی که مبتنی بر برابری و عاری از استثمار است را بسازند.

دوگانه سرمایه‌داری داخلی ایران و امپریالیسم همچنان سر جای خود باقی است و تغییری نکرده است. آنچه تغییر کرده این است که تهاجم امپریالیستی پس از سال‌ها تحریم اکنون به حمله نظامی روی آورده است. وضع کارگران نیز تغییر نکرده است. همان ضعف و کمبودهایی که پیش از این در میان کارگران مشاهده می‌شد، همچنان وجود دارد. طبقه کارگر پراکنده و نامتشکل است و غلبه بر این پراکندگی از طریق ایجاد اتحادیه‌ها و تشکلهای محیط کار اولین گامی است که باید بردارد. در این مسیر کارگران نه مجبورند به کارفرما و سرمایه‌داران باج دهند و نه ناچارند که در برابر تهاجم امپریالیستی سکوت کنند و بر آن چشم ببندند.

اتحاد مردمی یا تشکل کارگری؟

پرسشی که عجلتاً پیش‌روی ما کارگران قرار دارد این است که اتحاد حول چه چیزی ضروری و ممکن است؟ آیا می‌توان اتحادی میان کارگرانی که تحت استثمار بی‌مهار از حداقل‌های معیشتی محرومند و سرمایه‌داران فربه‌ی که از جنگ و تبعات آن ککشان هم نمی‌گردد متصور بود؟ آیا کارگران می‌توانند حول آن اتحاد ملی‌ای که دولت از آن دم می‌زند گرد آیند؟ مسلماً جواب خیر است. برای سرمایه‌داران کارگران چیزی بیشتر از کالایی ارزان به حساب نمی‌آیند. این اتحاد حول ملی‌گرایی که دولت از آن دم می‌زند نه تنها قرار نیست وضعیت معیشت کارگران را بهتر کند بلکه در شرایط کنونی با اخراج گسترده کارگران افغانستانی و تعطیلی کارگاه‌های تولیدی وابسته به نیروی کار آن‌ها، باید انتظار داشت که شدت استثمار و بهره‌کشی باز هم افزایش یابد.

اتحاد کارگران تنها و تنها حول طبقه خودشان میسر است. کارگران چه در شرایط عادی و چه در شرایط جنگی پیش‌آمده تنها می‌توانند با اتحاد طبقاتی خودشان و گرد آمدن حول تشکلهای مستقل خود در برابر بهره‌کشی سرمایه‌داران و فریب و تجاوزکاری امپریالیست‌ها ایستادگی کنند، در برابر فشار سرمایه‌دار داخلی برای استثمار بیشتر و همچنین در برابر تهدیدات خارجی از جانب کشورهای امپریالیستی برای ویرانی زیرساخت‌هایی که خود کارگران در آن مشغول به کار هستند و حیات اجتماعی‌شان وابسته به آن‌هاست.

مقاومت کارگران تنها در میدان نظامی معنا پیدا نمی‌کند. نیروی واقعی مقاومت کارگران در مراکز کار و تولید است؛ جایی که کارگران با اعتراض و مقاومت در برابر سودجویی کارفرمایان و کنترل بر روند تولید می‌توانند هم جلوی اخراج‌ها و تعطیلی‌ها را بگیرند و هم مانع از توقف چرخه‌ی تولید شوند. این مقاومت نه تنها از معیشت کارگران دفاع می‌کند، بلکه مانع از آن می‌شود که سرمایه‌داران داخلی و قدرت‌های خارجی با ویران کردن زیرساخت‌ها، جامعه را به ورطه‌ی نابودی بکشانند.

در شرایطی که امپریالیسم برای تضعیف ایران به سیاست‌های ویرانگر متوسل شده و سرمایه‌داران داخلی نیز تنها به فکر سود خود هستند، تنها اتحاد آگاهانه‌ی کارگران است که می‌تواند مسیر بدیل را بگشاید: مسیری به سوی نظامی نوین بر پایه‌ی برابری، عدالت اجتماعی و رهایی از سلطه‌ی سرمایه.

تشکل کارگری رمز پیروزی

کارگران امروز در موقعیت خطیری قرار دارند. از طرفی طبقه سرمایه‌دار با همراهی دولت خود حتی ذره‌ای از فشار بر کارگران عقب‌نشینی نکرده‌اند و از طرفی دیگر جهانی پر آشوب پیش‌روی ماست. جهانی که هر دم بر آتش آشوبش دمیده می‌شود. امپریالیسم غرب به رهبری ایالات متحده آمریکا و کارگزاران‌شان در منطقه برای حفظ نظم امپریالیستی می‌کوشند و این کوشش هر دم با جنگ و درگیری‌های بیشتر و خانمان‌سوزتر همراه است. هرج و مرج و از بین بردن زیرساخت‌های تولید اجتماعی که شرط لازم حیات اجتماعی است هدف ناگزیر امپریالیسم در دوره‌ای است که با کمرنگ شدن سلطه امپریالیستی همراه است. ویرانی، خرابی و درگیری‌های خونین طولانی مدت و در نهایت تجزیه و انهدام اجتماعی همان چیزی است که غرب برای ما در سر دارد.

کارگران با اتحاد حول تشکل‌های خود و آگاه بودن از وضعیت دوگانه‌ای که در آن هستیم، می‌توانند سپری در برابر هجوم امپریالیستی به کشورمان و خنجری بر گردن سرمایه‌داران شکم باره داخلی باشند که حتی در همین شرایط به فکر پر کردن جیب‌هایشان هستند. کارگران با اتحاد خود در مراکز کارگری خود ضمن تن ندادن به تزییع حقوق خود و استثمار مضاعف خود، و متعاقبا با آگاه بودن به تبعات شوم و دهشتناک هجوم امپریالیستی به کشورمان که چیزی جز ویرانی برای‌شان نخواهد داشت، با دست رد زدن به خواسته‌های این جنایتکاران مانع از عملی شدن سیاست‌هایشان در کشورمان می‌شوند.

هدف از جنگ ۱۲ روزه اسرائیل و آمریکا به وضوح مشخص بود. همان‌طور که بارها بر این موضوع ادعا کردند، هدفشان سرنگون کردن نظام حاکم در ایران بود. اگر نگوییم که هدفشان صرفا چنین بود، اما تضعیف حاکمیت و فعال کردن اعتراضات داخلی و دمیدن بر آتش آن و فعال کردن نیروهای به‌راستی مزدور و مرتجع در گوشه و کنار ایران هدف اصلی‌شان بود، همان‌طور که در سوریه و لیبی و دیگر کشورهای خاورمیانه دیده‌ایم. در چنین شرایطی آگاهی داشتن از تبعاتی که این سیاست‌های مداخله جویانه و جنگ طلبانه می‌تواند داشته باشد امری است ضروری در راستای حفظ حیات اجتماعی.

در یک تصویر کلی از آن‌چه که در جنگ و پس از آن رخ داد، جبران سود از دست‌رفته سرمایه‌داران با اخراج گسترده کارگران همراه بوده است. بعضا دیده‌ایم یا شنیده‌ایم که بسیاری از کارخانه‌ها و کارگاه‌ها برای حفظ سود خود و ضرر نکردن در شرایط پیش‌آمده دست به اخراج کارگران به‌طور گسترده زده‌اند. کارفرما که هرگز حاضر نیست که از سود خود بگذرد با اخراج هر کارگر شدت کار دیگر کارگران را افزایش می‌دهد. ضمن اینکه کارگران اخراج شده از تامین معیشت خود و خانواده خود باز می‌مانند.

همچنین ممکن است سرمایه‌دار فرار را بر قرار ترجیح داده و با بستن در کارخانه و فروش آن بخواهد تولید را تعطیل کند و کارگران را به امان خیابان رها کند. در این شرایط کارگران می‌بایست با هوشیاری خود مانع از حرکت رو به عقب باشند. با اعتصاب و اعتراض مانع از اخراج هم‌زمانشان شوند. یا در صورتی که کارفرما عطای تولید را به لقایش بخشید،

با ایستادن در محل کار و ادامه روند تولید و در دست گرفتن چرخ تولید کارخانه مانع از تعطیلی کارگاه‌ها و کارخانه‌ها گردند.

اقداماتی این چنینی که به دست کارگران آگاه به شرایط و محیط کارشان می‌تواند خلاقانه‌تر باشد، هم در برابر هجوم کارفرما سد می‌بندد و هم از آن مهم‌تر مانع توقف چرخ تولید می‌شود و از بروز بحران‌هایی که می‌تواند به کام امپریالیست‌ها باشد جلوگیری می‌کند. ضمن اینکه باید این اصل مهم را هم به یاد داشته باشیم که تمام تجربیات و اندوخته‌های کارگران در مبارزه با کارفرمایان و سرمایه‌داران در محیط‌های کار، با ایجاد تشکلهای کارگری از گزند از بین رفتن یک‌شبه در امان می‌ماند و نیز پایه‌های اتحادی بزرگ‌تر را در آینده را فراهم می‌سازد.